



بخش دوم مقاله مهم شهیر شهید ثالث و هوشنگ امیراحمدی: رهبر ایران نماد مقاومت در برابر آمریکا و اسرائیل است

کد خبر: ۸۷۹۱
تاریخ: ۰۴ دی ۱۳۹۱ - ۱۲:۴۴

مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک با اشاره به تمدن طولانی و فرهنگ غنی ایرانیان معتقد است که آمریکا به منظور اتخاذ سیاست‌های موثر در قبال ایران باید به حقوق، ارزش‌ها و افتخارات ملی مردم این کشور توجه ویژه‌ای داشته باشد.

به گزارش آینده آنلاین؛ مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک در مقاله‌ای به قلم «هوشنگ امیراحمدی»، استاد دانشگاه راتگرز و مدیر شورای آمریکائیان و ایرانیان، و «شهیر شهید ثالث»، تحلیل‌گر سیاسی، به بررسی موانع موجود بر سر راه روابط میان ایران و آمریکا پرداخت. در بخش قبلی به ارزیابی دیدگاه‌ها و سیاست‌های نادرست آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران پرداخته شد. در ادامه به بررسی بی‌اعتمادی‌های موجود در روابط میان دو کشور، حقوق، غرور و افتخارات ملت ایران و برداشت‌های غلط از سیاست‌های ایران و سوءتفاهم‌ها در این زمینه می‌پردازیم.

* بی‌اعتمادی ایران و آمریکا نسبت به یکدیگر ریشه در گذشته دارد



بی‌اعتمادی سال‌هاست که به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی روابط میان ایران و آمریکا محسوب می‌شود. آمریکا در کودتای سال ۱۹۵۳ علیه محمد مصدق، نخست‌وزیر ایران، نقش مهمی را ایفا کرد. کودتا علیه مصدق پس از ملی شدن صنعت نفت ایران که پیش از آن در اختیار انگلیس بود، اتفاق افتاد. به دنبال این کودتا، رژیم سرکوبگر شاه باردیگر به یکی از متحدان اصلی آمریکا در جنگ سرد تبدیل شد. برنامه‌های نوین سازی شاه که توسط آمریکا مورد حمایت قرار می‌گرفت، اهدافی را به منظور «غربی کردن» ایران و به حاشیه راندن سنت‌ها و عقاید اسلامی دنبال می‌کرد. به منظور مقابله با سیاست‌های شاه، یک جنبش اسلامی به رهبری امام خمینی ایجاد شد.

امام خمینی در سخنرانی آتشین خود در سال ۱۹۶۴ شاه را مورد خطاب قرار داد و اظهار داشت: «اگر کشور ما تحت اشغال آمریکا است به ما بگویند». اندکی پس از این سخنرانی، وی از ایران تبعید شد. این امر متعاقباً، روند اجرای برنامه نوین سازی در کشور را تسهیل کرد و سیاست‌های اسلامی و محافظه کارانه امام خمینی را نیز مورد هجوم قرار داد. (به عنوان مثال، شاه به منظور لکه دار کردن اعتبار امام خمینی و پیروانش، از واژه موهن ارتجاع سیاه استفاده کرد). بنابراین زمانی که جمهوری اسلامی ایران اعلام موجودیت کرد، بذر خصومت و دشمنی میان ایران و آمریکا از قبل پاشیده شده بود.

تنها چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان پیرو خط امام تسخیر شد و این امر تنش‌های موجود میان دو کشور را تشدید کرد. بحران گروگانگیری در سفارت آمریکا جنبه‌ای وسیع‌تر به خود گرفت، جنبه‌ای که دانشجویان تصور آن را هم نمی‌کردند.

در واقع رهبران مذهبی ایران از این موضوع به منظور تثبیت قدرت خود و حذف سایر رقبا از صحنه سیاست استفاده کردند. «دیوید هافتون»، استاد علوم سیاسی، با استناد به مجموعه‌ای از شواهد، نتیجه گرفت که انگیزه اولیه برای گروگانگیری از عدم اطمینان در زمینه امنیت و بقای انقلاب نشأت گرفت و بی‌اعتمادی شدید نسبت به آمریکا و تصمیم‌گیری‌ها به منظور جلوگیری از تکرار کودتای سال ۱۹۵۳، این انگیزه را دوچندان کرد.

در اکتبر سال ۱۹۷۹ و پس از ورود شاه به آمریکا که پیروزی انقلاب و برکناری وی از قدرت را به دنبال داشت، امام خمینی در مصاحبه‌ای با یک خبرنگار غربی اظهار داشت: «مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید هم می‌ترسد، ما از لحاظ سیاسی و اجتماعی از شما در هراسیم». همان‌گونه که یکی از گروگان‌ها در سال‌های بعد شرح می‌دهد: «با

ورود شاه به آمریکا، ما به این فکر افتادیم که شمارش معکوس برای یک کودتای دیگر آغاز شده است». یکی از گروگان‌های سابق سفارت آمریکا به درستی اظهارداشت: «نقش آمریکا در سقوط دولت مصدق در سال 1953 هنوز برای مردم ایران تازه و زنده است، گویی که این کودتا همین دیروز اتفاق افتاده است. ایرانیان حافظه تاریخی طولانی و خوبی دارند».



درمقابل، این گروگانگیری 444 روزه منجر به ایجاد یک پی اعتمادی نسبت به حکومت ایران در عرصه سیاسی آمریکا شد. «گری سیک»، عضو سابق شورای امنیت ملی آمریکا، اظهارداشت: «باور اصلی ما این بود که با دولتی روبرو هستیم که قوانین سایر کشورها را زیرپا می گذارد».

دیدگاه منفی آمریکایی ها نسبت به ایران به سبب حوادثی مانند بمب گذاری در سفارتخانه های آمریکا در بیروت در سال 1983 و در آفریقا در سال 1998، حمله به آمریکایی ها در برج های خوار در عربستان و اقدامات علیه نیروهای آمریکا در عراق، بیش از پیش تشدید شد.

کارشناس مرکز مطالعات بین المللی و استراتژیک، «آنتونی کوردزمن»، معتقد است: «در حال حاضر بی اعتمادی ها تمام جنبه های رقابت میان ایران و آمریکا در زمینه انرژی، اقتصاد، تجارت، تحریم ها و مسائل هسته ای را تحت تأثیر قرار داده است».

با توجه به این موضوع، بعید به نظر می رسد که سیاست گذاران و تحلیل گران هیچ اقدامی را به منظور برطرف ساختن این بی اعتمادی ها دنبال نکنند. علاوه بر این، سیاست های اتخاذ شده تا به امروز تنها افزایش بی اعتمادی های دو کشور نسبت به یکدیگر را به همراه داشته است.

همان گونه که کنت پولاک و ری تکیه ادعا می کنند، اوپاما تلاش می کند تا به مشکلات رسیدگی کند، اما با مخالفت های رهبر ایران در این زمینه روبرو می شود. با این حال، همان گونه که در بخش بعدی به آن می پردازیم، این ادعا با نقص های جدی روبرو است.

***غرور و افتخار ملی از ویژگی های اصلی ملت ایران است**

سیاست چماق و هویج راه حل مناسبی نبود و سیاست فعلی که تنها بر مبنای «چماق» استوار است نیز به هیچ وجه کارساز نخواهد بود. ایران این سیاست ها را به شدت محکوم می کند. «محمد البرادعی» هنگامی که ریاست آژانس بین المللی انرژی اتمی را بر عهده داشت، بارها به رهبران آمریکا یادآوری کرد که سیاست چماق و هویج را برای حیوانات به کار می برند، نه برای یک ملت بزرگ و پرافتخار. غرور و افتخار از جایگاه ویژه ای در هویت ملی ایرانیان برخوردار است و ریشه در تمدن طولانی و فرهنگ غنی آنها دارد.

با توجه به غرور و افتخار نهفته در فرهنگ ایرانیان، عدم استقبال تهران از پیام تبریک اوپاما برای عید نوروز در سال 2009 کاملاً قابل پیش بینی بود. هنوز هم مقامات و کارشناسان آمریکایی این واکنش تهران را به عنوان مخالفت همه جانبه با طرح آشتی جویانه اوپاما محسوب می کنند.

این پیغام حاوی پیشنهاداتی بی‌سابقه بود، اما همچنین تلویحاً حکومت ایران را به حمایت از تروریسم و ساخت بمب هسته‌ای نیز متهم می‌کرد. از دیدگاه رهبر ایران، این پیام اوپاما باردیگر منعکس کننده سیاست چماق و هویج بود.

رهبر ایران بلافاصله با انتقاد از اوپاما، اظهارداشت: «آنها عید نوروز را به ایرانیان تبریک می‌گویند، اما درعین حال ایران را به حمایت از تروریسم و تلاش برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای متهم می‌کنند. ملت ما از تهدید و دورویی بیزار است».

کارشناسان مسائل ایران از جمله «جورج پرکوویچ» و «شهرام چوبین» معتقدند که این غرور و افتخارمندی برنامه هسته‌ای ایران را هدایت می‌کند. کمال خرازی، وزیر امور خارجه اسبق ایران، در این باره اظهارداشت: «هیچ دولتی نمی‌تواند از برنامه‌های چشم‌پوشی کند که غرور و افتخار ملی را به همراه خواهد داشت». علاوه بر این، 98 درصد از ایرانیان بر این عقیده‌اند که دستیابی به انرژی هسته‌ای یک حق ملی است. بنابراین، حقوق ملی و غرور و افتخار ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند.

با توجه به نقش مهم غرور و افتخار ملی در هدایت برنامه هسته‌ای ایران، منطقی است که در هنگام یافتن راه حل‌ها به منظور پایان دادن به بن‌بست هسته‌ای ایران، این مسئله نیز مورد توجه ویژه قرار گیرد. غرور و افتخار ملی و نقش فراگیر آن در برنامه هسته‌ای ایران برای تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران غربی غیرقابل درک است. البرادعی بارها به دولت اوپاما یادآوری کرد که به منظور یافتن یک راه حل مناسب برای بن‌بست هسته‌ای ایران، باید دیدگاهی را اتخاذ کرد که غرور و افتخار ملی ایران را نیز مدنظر قرار دهد. در واقع سیاستمداران برجسته ایران در صورت عقب‌نشینی از مواضع هسته‌ای خود، متحمل شکست خواهند شد، زیرا آنها به طور مداوم برنامه هسته‌ای ایران را به غرور و افتخار ملی و حقوق ملت نسبت می‌دهند و برنامه هسته‌ای را با ملی شدن صنعت نفت ایران در دهه 50 میلادی مقایسه می‌کنند.

توجه مقامات آمریکا برای این موضوع که چرا ایران با تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی خود مخالفت می‌کند این است که تهران قصد دارد تا به گسترش توانایی‌های نظامی هسته‌ای بپردازد. از دیدگاه ما، این یک ارزیابی کاملاً نادرست است. آیا مقامات آمریکا نباید مسئله «غرور و افتخار ملی» را در ارزیابی‌های خود لحاظ نمایند؟ توجه به این مسئله می‌تواند به سیاست‌گذاران آمریکا کمک کند تا بتوانند مذاکرات موثری را با ایران داشته باشند. رهبری ایران نمی‌تواند با مذاکراتی موافقت کند که ارزشی برای حقوق ملت و غرور و افتخار ایرانیان قائل نیست. حتی آگاهی از این موضوع نیز می‌تواند به کاهش نگرانی‌های رهبران سیاسی ایران در این زمینه کمک کند. رهبران سیاسی که همواره مقامات آمریکا را به عدم احترام قائل شدن برای ایرانیان و داشتن لحنی توهین‌آمیز در مذاکرات متهم می‌کنند، ایرانیان نیز گاهی اوقات با لحنی غیردپلماتیک و توهین‌آمیز سخن می‌گویند، اما چنین رفتارهایی از طرفین تنها مشکلات را وخیم‌تر می‌کند.

در میان مسلمانان خاورمیانه و به ویژه شیعیان ایران، مقاومت یکی از ویژگی‌های اصلی فرهنگ مرسوم آنها است. با توجه به آموزه‌های اسلامی، رهبر ایران در سخنان خود به مردم به طور مکرر بر برتری مومنان نسبت به سایر مردم جهان در زمینه دفاع از ارزش‌ها، افتخارات، شرافت و عزت تأکید می‌کند.

رهبر ایران شخصاً به عنوان نماد مقاومت در برابر آمریکا و اسرائیل محسوب می‌شود، نمادی که برای او به عنوان ولی فقیه یا رهبر معظم انقلاب، جایگاهی والا و معتبر را به همراه داشته است. نگرانی جدی در این باره این است که در صورت عقب‌نشینی از «حق مسلم» ملت ایران، جایگاه والای رهبری دچار آسیب خواهد شد.

جای تعجب نیست که سیاست‌های اجباری که فرهنگ مقاومت مرسوم میان ایرانیان را نادیده می‌گیرند، به عنوان یک مانع بزرگ بر سر راه مذاکرات میان دو کشور محسوب می‌شوند. با ادامه روند این سیاست‌ها که بر مبنای اجبار و تحقیر استوارند، شاهد نتایج معکوس خواهیم بود.

اولاً، رهبر ایران به ارزش والای شهادت در راه اسلام معتقد است. دوماً، رهبری و سایر مقامات مذهبی ایران معتقدند که کشور از توانایی لازم به منظور شکست آمریکا از طریق آسیب رساندن به منافع این کشور در منطقه برخوردار است.

سرتیپ قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه، می‌گوید جنگ 33 روزه حزب الله و جنگ 22 روزه حماس با اسرائیل نشان می‌دهند که چگونه قدرت اسلام و روح شهادت طلبی می‌تواند دشمنان قدرتمند را شکست دهد. به عبارت دیگر، ایران به جای تسلیم شدن، قادر است پاسخی قاطع به حملات دشمنان خود دهد، حتی اگر این مقاومت منجر به شهادت شود.

*درک نادرست از سیاست های ایران و سوءتفاهم ها در این زمینه

یکی دیگر از عواملی که سیاست‌های آمریکا را با مشکل روبرو می‌سازد، ارزیابی نادرست از چالش‌های سیاسی داخل ایران است. ناآرامی‌های پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال 2009 به عنوان یک نمونه در این زمینه محسوب می‌شود.

در غرب و به ویژه آمریکا، جنبش سبز به یک امیدواری جدید به منظور تغییر رژیم در ایران و توقف برنامه هسته ای این کشور تبدیل شد. «ریچارد هاس» نیز در این باره اظهار داشت: «توقف و کنترل برنامه هسته‌ای ایران برسر میز مذاکره امکان پذیر نیست، بلکه تنها از طریق اعتراضات خیابانی می‌توان به این امر دست یافت. غرب باید حمایت های آشکار خود از معترضان را اعلام کند.»

این بحث ها بر مبنای یک سوءتفاهم جدی استوارند. برخلاف دیدگاه‌های رایج میان صاحب نظران و سیاست گذاران غربی، این مقطع مبارزه «مردم» علیه «رژیم» نبود بلکه یک مبارزه میان دو جبهه محافظه کاران مذهبی طرفدار حکومت و آزادی خواهان اسلام‌گرا و سکولار بود.

آزادی خواهان با محدودیت‌هایی در زمینه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی که توسط محافظه کاران اعمال شده بود، مخالفت می‌کردند. آزادی خواهان اسلام‌گرا از نظام طرفداری می‌کردند، اما در عین حال خواستار اجرای کامل قانون اساسی بودند. آزادی خواهان سکولار خواستار برکناری کامل نظام بودند، اما رهبری آزادی خواهان مذهبی از جمله محمد خاتمی، مهدی کروبی، میرحسین موسوی به همراه رفسنجانی که در حاشیه از آنها حمایت می‌کرد را قبول داشتند.

جنبش سبز عمدتاً توسط قشر متوسط و بالای جامعه حمایت می شد. در واقع این جنبش بیانگر کل جمعیت ایران و به ویژه طبقه کارگر اجتماع نبود.

طبق یک گزارش انتشار یافته در وب سایت میرحسین موسوی که اکنون مسدود شده است، آمار واقعی آراء در انتخابات سال 2009، بیست و یک میلیون رأی برای موسوی و ده میلیون رأی برای احمدی نژاد بود. اگر این آمار و ارقام صحیح بود، حاکمان محافظه کار ایران که در آن زمان حامی احمدی نژاد بودند، از حمایت حداقل ده میلیون نفر برخوردار بودند. علاوه بر این، با توجه به تأیید صلاحیت موسوی از جانب شورای نگهبان، احتمال رأی دادن برخی از محافظه کاران به وی نیز وجود داشت.

بنابراین، علی رغم آنکه اعتراضات خیابانی منعکس کننده بخشی از جامعه بود، اما حکومت همچنان از حمایت‌های قابل توجهی بهره می‌برد. در ضمن پیروان و حامیان نظام خود را برای قربانی شدن در راه ارزش‌های نظام اسلامی نیز آماده کرده بودند. در نتیجه، اعتراضات سال 2009 منعکس کننده درگیری میان مردم و حکومت نبود، بلکه مبارزه ای میان سنت و مدرنیته بود، مبارزه‌ای که به اواخر قرن نوزدهم میلادی باز می‌گشت.

برخی‌ها معتقدند که حتی اگر جنبش سبز نتواند منجر به تغییر رژیم شود، حمایت از این جنبش می‌تواند حکومت را تضعیف نماید. این دیدگاه به سه دلیل نادرست و مشکل ساز است: اولاً، اگر حکومت ایران از لحاظ بین‌المللی بی‌اعتبار شود، برای آمریکا بسیار دشوار خواهد بود تا بتواند سیاست‌هایی مبتنی بر تعامل را در قبال ایران دنبال کند.

ثانیاً، مذاکره با یک حکومت این گونه برای دولت آمریکا امری دشوار خواهد بود. ثالثاً، استفاده از این جنبش به عنوان ابزاری برای پیگیری سیاست‌های آمریکا تنها منجر به تقویت حکومت ایران در مقابله با اصلاح طلبان خواهد شد.

از دیدگاه ما، دولت ایالات متحده نباید به هیچ وجه نسبت به نقض حقوق بشر در ایران بی تفاوت باشد. دولت آمریکا باید در مقابل چنین موضوعاتی از خود صریحاً واکنش نشان دهد. با این حال، گرچه حمایت از حقوق بشر در ایران به عنوان یک مسئله بسیار مهم تلقی می‌شود اما حمایت از جنبش سبز به منظور تغییر سیاست‌های رژیم یا سرنگونی آن، یک مسئله کاملاً جدا و متفاوت است.

نادیده گرفتن ماهیت مذهبی و انقلابی دولت ایران و تحقیر قدرت مقامات این کشور، نتایجی معکوس را در زمینه روابط میان ایران و آمریکا و ایجاد اصلاحات در ایران به دنبال خواهد داشت. برخلاف انتظارات، این استراتژی باعث تثبیت و تشدید بی اعتمادی‌های موجود در روابط میان ایران و آمریکا خواهد شد، روابطی که هم اکنون توسط سوءظن و بدگمانی احاطه شده است.